



# درّ دری و دیگر انجمن‌های ادبی مهاجران افغانستان در ایران

محمد کاظم کاظمی

انجمن میکشان، خامشی‌آهنگ نیست  
شیشه ما سنگ را کبک دری می‌کند  
(بیدل)

## تمهید

هیچ غیرمنتظره نبود اگر اولین بازتاب فرهنگی حضور مهاجران افغانستان در ایران، در حوزه شعر باشد؛ که شعر در جامعه افغانستان - هم‌چنان که در ایران - سابقه‌ای دیرینه دارد و دارای سنت پابرجایی است که هیچ‌گاه قطع نشده است. ولی از نقش این سنت و سابقه که بگذریم، باید معترف باشیم که برای مهاجران افغانستان در ایران، از میان همه هنرها و گونه‌های ادبی، زمینه برای شعر مساعدتر بود، هم در پیدایش اثر، هم در انتشار آن و هم در تأثیر بر مخاطب.

مهاجرانی که در سال‌های آغازین به ایران آمدند، هنوز تشکّل نیافته بودند، بسیار تهیدست بودند - که خانه و زندگی را در آنجا وانهاده بودند - و از میان هنرها، تنها شعر است که می‌توان در تهیدستی و به صورت انفرادی هم بدان پرداخت، هرچند شعر برای کمال خود، هم به تشکّل نیاز دارد و هم به رفاه نسبی.

پس این جوان مهاجر نمی‌توانست فیلم بسازد، که فیلمسازی هم دار و دسته به کار دارد و هم دانش اکتسابی و مهم‌تر از همه، بضاعت مادی. این جوان نمی‌توانست موسیقی کار کند، که موسیقی استاد به کار دارد و ابزار و آلات و محیط زندگی وسیع و آرام و بی‌دردسر. چگونه می‌توان در اتاقی اجاره‌ای که هم آشپزخانه است و هم اتاق خواب، تمرین پیانو کرد؟ چنین بود که مثلاً سید نادر احمدی با همه علاقه‌ای که به هنر سینما

داشت، در نهایت به جمع شاعران پیوست. به واقع طلبه مدرسه عباسقلی خان مشهد را چه کار با «کازابلانکا» و «رنگ انار» و «توت‌فرنگی‌های وحشی». تازه اگر در و دیوار گواهی بدهد که کاری هست، مگر آقای اکبری مسئول طلاب غیرایرانی که به شاعری این گروه هم چندان راضی نمی‌شود و آن را مخالف «زری‌طلبگی» می‌داند، خبر نشود!

باری، تا حدود بیست سال، بیشتر این جوان‌ها یا بر سر درس و بحث طلبگی بودند، یا در کارگاه‌های تولید لباس و کفش و یا بر سر زمین و باغ مشغول کشاورزی(۱)، و در همه این حالات، این تنها شعر است که می‌توان بدان پرداخت.

این از جهت تولید اثر. اما از جهت ارایه آن نیز قضیه دقیقاً به همین شکل بود. گیرم که سیدنادر احمدی فیلم کوتاهی می‌ساخت یا فریادون نقاش‌زاده که ذوقی در موسیقی داشت، قطعه‌ای می‌نواخت یا می‌خواند. آنها را در کجا ارایه می‌کردند؟ در حسینیه هجرت؟ تلویزیون و رادیویی که برای مهاجران در کار نبود و نیست. ولی شعر را به راحتی می‌شد در مطبوعات مهاجران چاپ کرد و در نشریات ایرانی نیز. هم‌چنین می‌شد که تالار دانشکده ادبیات مشهد را بگیری و شب شعر برگزار کنی و اگر نمی‌شد، مسجدها که بود. اولین شب شعر مهاجران افغانستان که من در آن حضور داشتم، در مسجد صاحب‌الزمان در «فلکه آب» مشهد برگزار شد، که مجوز تالار به ما نمی‌دادند.

مهاجران افغانستان در ایران، از میان همه هنرها و گونه‌های ادبی، زمینه برای شعر مساعدتر بود، هم در پیدایش اثر، هم در انتشار آن و هم در تأثیر بر مخاطب.



شماره ۶۸  
زمستان ۱۳۸۸

### اولین انجمن

ولی برای این مهاجران علاقه‌مند به هنر، این امکان وجود داشت که قلمی داشته باشند و دفتری، و چیزکی بنویسند و کم کم به این فکر بیفتند که در جایی گرد هم آیند و انجمن‌های فروپاشیده‌ای را که پیش از این در کشور خویش داشته‌اند، احیا کنند. چنین بود که اولین انجمن رسمی شاعران مهاجر افغانستان با تلاش ظاهر رستمی، نظام‌الدین شکوهی، فضل‌الله زرکوب، محمدآصف رحمانی و بعضی دیگر، با محوریت استاد براتعلی فدایی شاعر پیشکسوت هرات شکل یافت، در منزل محقر استاد در کوچه‌ای باریک در چهارراه خسروی مشهد. اسم انجمن هم البته با قید «اسلامی» خویش، با اسم‌های گروه‌های جهادی افغانستان در آن سال‌ها قرابت تمام داشت: «انجمن اسلامی شعرای مهاجر افغانستان»

من به سیر تحولات این انجمن و فراز و فرودهایش چندان نمی‌پیچم، چون هدف ما در اینجا گزارش نویسی نیست، بلکه می‌خواهیم دلایل ایجاد و نقش فرهنگی این انجمن‌ها را بازگو کنیم. گزارش دقیق را در جایی دیگر نوشته‌ام (۱). با این انجمن به واقع هویت فردی شاعران مهاجر افغانستان، به یک هویت جمعی بدل شد و این، دو ثمره روشن داشت. یکی این که جوانانی که باری طبعی در شعر داشتند و در جدی گرفتن یا نگرفتن آن مردد بودند و شاید آن قدرها هم احساس انگیزه نمی‌کردند، حس کردند که کانونی برای پرداختن جدی به شعر در دسترس آنان هست. شاید اگر این تشکل و نظایر آن نبود، بسیاری از این جوانان چهار کلامی می‌نوشتند و در دفتری یادداشت می‌کردند و به امان خدا می‌گذاشتند. ولی اینجا حس کردند که با شعر، می‌شود به یک آدم مؤثر در جامعه خویش بدل شد، چون حضور در جمع، خود به آدمی احساس قدرت می‌دهد.

ثمره دیگر، ارایه شعر مهاجر به جامعه بود، در قالب شب شعرها و فعالیت‌های مطبوعاتی و انتشار کتاب که طبعاً انجمن خود را بدان نیز مقید می‌دانست و همین، خود زمینه جذب بیشتر جوان‌ها را فراهم می‌آورد. حضور متشکل و پرتعداد این گروه، لاجرم در نهادهای ذیربط افغان و ایرانی جلب توجه می‌کرد. چنین بود که به زودی بعضی از احزاب سیاسی مهاجرین و ادارات ایرانی متولی امور مهاجران، به برپایی شب شعرها و بعدها همایش‌های بزرگ ادبی اقبال نشان دادند. باز در همین محافل و مجامع بود که شاعران مهاجر بیشتر همدیگر را یافتند و شناختند و به فکر تشکیل هسته‌های دیگر شدند و بدین ترتیب، دیگر «شعر مهاجرت» به مؤثرترین و مهم‌ترین جریان فرهنگی افغانستان در ایران بدل شد. و این نیمه اول دهه هفتاد بود. چهار مجمع بزرگ شعر افغانستان در چهارسال پیاپی چیزی نبود که یک دهه پیش از آن، تصورش هم برای ما ممکن باشد.

### گسترش انجمن‌ها

فعالیت متشکل و منظم شاعران مهاجر در مشهد در انجمن فوق‌الذکر و انجمنی دیگر که جوانها به طرزی انشعاب‌آمیز پدید آورده بودند با نام «انجمن شاعران انقلاب اسلامی افغانستان» ادامه یافت و البته مایه ترغیب و تشویق دیگر مهاجران به چنین فعالیت‌هایی شد. در اوایل دهه

هفتاد شاعران قم و اصفهان نیز همدیگر را باز یافتند و جلساتی منظم را به‌ویژه در قم شکل دادند. این انجمن از سوی حوزه هنری قم حمایت می‌شد و در آن قنبرعلی تابش، محسن سعیدی، سید زکریا راحل، سید فاضل محبوب، محمود جعفری، سید میرحسین مهدوی و... با محوریت محمدشریف سعیدی گردآمده بودند.

اندکی پس از آن، سیدضیاء قاسمی، شهباز ایرج، سیدرضا محمدی و بعضی دیگر در تهران همدیگر را باز یافتند و جلسه‌ای باز هم با حمایت حوزه هنری بنیاد نهادند و این خود کم کم به تشکل مستقل و مطرحی با نام «خانه ادبیات افغانستان» انجامید که هم‌اکنون فعال است و همایش‌های باشکوه «قند پارسی» را در دهه هشتاد برگزار کرده است.

بدین ترتیب در حوالی اواسط دهه هفتاد، ما دارای سه کانون مستقل و شناخته شده بودیم، در مشهد، تهران و قم. به اضافه اینها مهاجران زاهدان و اصفهان هم فعالیت‌هایی گاه‌به‌گاه داشتند که البته به سبب اندک‌بودن در آن شهرها، شکل منظم و مستمری پیدا نکرد.

در این سال‌ها بود که شعر ما در رسانه‌ها و محافل ادبی کشور میزبان هم رسوخ تمام یافت. مجموعه شعرهای بعضی از این شاعران منتشر شد و در سایه این انجمن‌ها، جوان‌ترهایی رشد کردند که توانستند در عرصه شعر جوان در کل ایران مطرح و حتی گاه بی‌رقیب باشند، مثل سیدرضا محمدی و محمدرفیع جنید و بعدها الیاس علوی.

### دردی

از حوالی نیمه دوم دهه هفتاد، پدیده‌ای ظهور کرد که بر کل فعالیت‌های ادبی مهاجران افغانستان در ایران و حتی خارج از ایران اثر گذاشت و آن، انتشار فصلنامه «دردی» بود که بهترین نشریه تخصصی ادبیات و هنر افغانستان حتی در سطح جهان شناخته می‌شد و البته سرمایه معنوی این



نشریه نیز همان جوان‌هایی بودند که در انجمن‌های شعر و ادبیات داستانی مهاجران بالیده بودند و دیگر به نوعی به «رجال فرهنگی» بدل شده بودند.

ولی در دردی تنها یک فعالیت مطبوعاتی نبود. دفتر ساده و محقر نشریه در محله پنجم‌تن مشهد، به زودی به پاتوق اهل قلم مهاجر بدل شد، به‌ویژه یک نسل جوان‌تر که می‌توان آن‌ها را نسل سوم مهاجر دانست (اگر نسل اول امثال استاد فدایی و رستمی و شکوهی بوده باشند و نسل دوم قدسی و مظفری و سعیدی و احمدی و اقران اینها).

در آن «جلسه شعر جوان» که در حوالی ۱۳۷۶ خورشیدی در در دردی تشکیل شد، به زحمت می‌شد پایدارترین انجمن شعر مهاجران را پیش‌بینی کرد. ولی خوب گاهی نتیجه بعضی چیزها بهتر از آن چیزی است که پیش‌بینی می‌شود.

اکنون حدود سی‌ده سال از آن زمان می‌گذرد و جلسه شعر «در»

دری» بدون وقفه ادامه داشته است. این تداوم با وجود همه مشکلات و خانه‌به‌دوشی‌هایی بود که اصحاب در دردی داشتند، چه نقل مکان‌های پیاپی دفتر و چه عسرت‌هایی که متولیان مؤسسه گاه با آن روبه‌رو بودند و حتی گاه می‌شد که اسباب و اثاثیه خانه خود را به دفتر بیاورند تا زمانی که از آن خانه اجاره‌ای به خانه‌ای دیگر کوچ کنند.

ولی همین‌ها شاید مهم‌ترین عامل تداوم بود، چون این تشکیلات وابسته به سازمان یا نهادی نبود که با تغییر و تحولات مدیریتی، دچار گشایش و فروبستگی شود. نامی از این افراد به پرسنل هیچ اداره‌ای نبود و اینان از هیچ کسی حقوق نمی‌گرفتند تا با کمبود اعتبار و نبودن ردیف بودجه و امثال اینها کارشان قطع شود. هیچ تنش و درگیری‌ای در این سال‌ها میان اعضای مجموعه رخ نداد، چون به واقع «دانه جنگ» وجود نداشت. نه کسی، کسی را به اختلاس متهم می‌کرد و نه گروهی علیه گروهی دیگر کودتا می‌کردند.

چنین بود که در دردی هیچ‌گاه به فراز و فرودهایی که جلسات شعر وابسته به نهادها و وزارتخانه‌ها دچار می‌شوند، دچار نشد و کارش را همچنان با حداقل امکانات و بیشترین بهره‌گیری از این امکانات نداشت، ادامه داد، تا جایی که اکنون به یکی از جلسات معتبر مشهد بدل شده است و همواره مهمانانی - و درست‌تر بگویم اعضای - از شاعران ایرانی هم دارد، آنانی که گاه از فقدان نقد و داوری در جلسات شعر مشهد گلایه دارند و اینجا را کانون نقد و نظر می‌بینند.

با این وصف، عجیب نیست اگر انجمن در دردی جدا از نقشی که در تشکل شاعران مهاجر و ساماندهی و جهت‌بخشی فعالیت‌های ادبی آنان دارد، به عنوان یک جلسه خوب نقد نیز شناخته شود، هم به واسطه حضور شاعرانی صاحب‌نظر و هم به این سبب که در اینجا آن آسیب‌هایی که دیگر جلسات شعر بدان دچارند، زمینه بروز نمی‌یابد، چون به واقع در بسیاری از انجمن‌ها، امور غیرشعری بر مسایل خاص نقد شعر غلبه یافته است و حتی گاه حضور گرداندگان جلسه بیشتر به اعتبار «شغل» شان است، تا «شوق» شان.

در این میان البته نباید نقش محوری سیدابوطالب مظفری را نادیده گرفت که به قول خودش، یک نسل از جوان‌های شاعر و نویسنده افغان را دایگی کرد و بعضی را تا عروس و داماد شدن رساند و بعضی دیگر را آماده بازگشت به وطن ساخت. آنان که باری مدتی جلسات شعر را گرداندگی کرده‌اند، می‌دانند که سی‌ده سال حضور مستمر و نظارت بر احوال یک جلسه شعر، آن هم بدون کمترین مزد و معاش مادی، یعنی چه؟ به‌ویژه که به زودی دست تنها شوی. در این‌جا دیگر تنها چیزی که می‌تواند به آدمی انگیزه حضور بدهد، نظاره جوان‌هایی است که از گلشهر و التیمور و طلاب هر صبح جمعه در اینجا جمع می‌شوند از میانشان کسانی همچون سیدرضا محمدی و رفیع جنید و الیاس علوی و غلام‌رضا ابراهیمی و زهرا حسین‌زاده برمی‌خیزند، شاعرانی که ما در بیست سال پیش، اگر یکی از این دست در جلساتمان داشتیم، کلاهمان را به هوا می‌افکندیم. و چنین بود که سید این انجمن را زنده نگه داشت.

اولین رسمی شاعران  
انجمن رسمی شاعران  
افغانستان با  
مهاجر ظاهر رستمی،  
تلاش شکوهی،  
نظام‌الدین زرکوب،  
فضل‌الله  
محمدآصف رحمانی و  
محمدآصف رحمانی و  
بعضی دیگر، با محوریت  
استاد براتعلی فدایی  
شاعر پیشکسوت هرات  
شکل یافت، در منزل  
محقر استاد در کوچ‌های  
باریک در  
خسروی مشهد.



شهناز ایرج، سیدضیاءقاسمی، محمدی و بعضی دیگر در تهران همدیگر را بازیافتند و جلسهای باز هم با حمایت حوزه هنری بنیاد نهادند و این خود کم کم به شکل مستقل و مطرحی با نام «خانه ادبیات افغانستان» انجامید که هم اکنون فعال است

## نقش های دیگر

با آن چه گفته آمد، می توان نتیجه گرفت که انجمن های شعر برای مهاجران افغان، تنها محل شعرخوانی و نقد شعر و پرورش استعداد های جوان (یعنی کار کردهای معمول انجمنها) نبود، هر چند اینها را هم داشت. مهم تر این بود که ما با این انجمن ها احساس هویت کردیم؛ اعتماد به نفس یافتیم؛ به رسانه ها و کانون های ادبی کشور میزبان وصل شدیم و توانستیم نمایانگر فرهنگ و فرهیختگی مردمی باشیم که پیش از این در این کشور یا به جنگیدن با خویش شهره بودند و یا به کارهای سخت برای میزبانان.

این ایجاد هویت و بسترسازی برای ارتباطات فرهنگی از شعر شروع شد، ولی در شعر خاتمه نیافت و به دیگر زمینه ها نیز سرایت کرد. بسیاری از کارهای بزرگ در حوزه های دیگر نیز به واقع از شعر آغاز

شد و ریشه در این انجمن ها داشت. شاعران مهاجر اولین پل ارتباط میان اهل فرهنگ دو کشور بودند و زمینه ساز بسیار ارتباط ها شدند. مثلاً این که محمدحسین جعفریان با چنان اشتیاق و انگیزه ای به سراغ فعالیت در افغانستان رفت و در حوزه های گوناگونی از روزنامه نگاری و فیلم سازی بگیرد تا رایزنی فرهنگی ایران در افغانستان مصدر خدمت شد، تا حدودی متأثر از ارتباط دوستانه ای بود که او در سال های اول دهه هفتاد با جمعی از شاعران مهاجر یافت.

اگر هنرمند برجسته موسیقی افغانستان، عبدالوهاب مددی در سال های حضورش در ایران توانست آن همه برای معرفی موسیقی کشورش بکوشد و کتاب تألیف کند و آلبوم موسیقی ارایه کند، باز این شاعران مهاجر بودند که زمینه ساز ارتباط این هنرمند با نهادهای هنری ایران مثل حوزه هنری شدند، چون این ها پیش از این به واسطه شعر خویش، در این نهادها نام و نشانی یافته بودند و بعضی گشایش ها به دست شان مقدور بود.

هم چنین اگر چندین مجموعه از خاطرات جهاد افغانستان در ایران به چاپ رسید و ثبت تاریخ شد، به اعتبار ارتباط هایی بود که شاعران افغان با متولیان امور یافته بودند، چنان که اولین کتاب از این سلسله خاطرات، نوشته سید فضل الله قدسی شاعر بود.

از این گذشته بعضی هنرمندانی که امروز در عرصه های داستان نویسی، فیلم سازی و پژوهش های ادبی کار می کنند، در ابتدا کارشان را از شعر شروع کردند. محمدحسین محمدی داستان نویس برجسته کشور، از مسیر



شعر به ادبیات داستانی رفت؛ محمدتقی اکبری از شاعری به فیلم سازی کشیده شد؛ بصیر احمد حسین زاده با حضور در همین انجمن ها به روزنامه نگاری و پژوهش های تاریخی علاقه مند شد. گویا این راه آهن در آغاز فقط یک ریل داشت و در ایستگاه های دهه های هفتاد بود که انشعاب های تازه ای پدید آمد و هر قطاری به سویی رفت و البته همه موازی هم، با کالاهایی رنگارنگ. پس اگر باری به هر دلیلی قطار شعر هم از حرکت باز ایستد، حرکت در همین خط و در خطوط دیگری ادامه خواهد یافت، که به قول بیدل:

**صورت این انجمن گر محو شد، پروا که راست خامه نقاشی ما نقشی دگر خواهد نمود.**



### پی نوشت ها

۱- این تخیل و اغراق نیست. در دهه های شصت و هفتاد، سید ابوطالب مظفری، محمدشرف سعیدی، محسن سعیدی، سید فضل الله قدسی، سیدناذر احمدی، محمدبشیر رحیمی، قنبرعلی تابش، محمدنعیم کمالی و بسیاری دیگر طلبه حوزه های علمی بودند و البته بعضی شان در تابستان ها به کارهای ساختمانی و تولیدی هم می پرداختند، برای گذران زندگی. محمداصف رحمانی، محمدعارف رحمانی، فریدون نقاش زاده و فریدون رحیمی در کار خیاطی بودند. محمدحسن حسین زاده بنایی می کرد. ظاهر رستمی عطاری داشت. نظام الدین شکوهی نقاش ساختمان بود. سید زکریا راحل در کارگاه تولید کفش پلاستیک کار می کرد. سید محمدضیاء قاسمی، شهناز ایرج و بسیاری دیگر هم مشاغل پراکنده و گاه دشواری داشتند. شاید من مرفه ترین این جماعت بودم که دانشجوی مهندسی بودم و بدون دغدغه چندان معیشت، در جوار مرحوم پدرم می زیستم.

۲- کاظمی، محمدکاظم، «کارنامه شعر هجرت در ایران اسلامی»، مجله شعر، سال دوم، شماره ۱۴ (ویژه نامه افغانستان)، به کوشش محمدحسین جعفریان، آبان ۱۳۷۳.